

«عیما» بهر تو حالس بهرینهن

بی تو نهماشای وه هار بهی جیشهن؟

به نقل از یادداشت آقای سعدی مردوخنی و یادداشتهای نویسنده.

هه ژار (هزار)

نویسنده، محقق، مترجم و شاعر نامدار، استاد عبدالرحمن شرفکندی مشهور و متخلص به هه ژار، به سال ۱۳۳۹ (هـ.ق) مطابق با ۱۳۰۰ (هـ.ش) در شهر مهاباد دیده به جهان گشود. پدرش مشهور به ملامحمد بوز، مردی روحانی و متدین بود که از راه کسب و کار امرار معاش می کرد و زندگی ساده و فقیرانه ای داشت.

عبدالرحمن دوساله بود که دامان محبت مادرش را از دست داد و از همان آوان کودکی سختی و تلخی زندگی را تجربه کرد. زندگینامه هه ژار کتاب قطوری است به قلم خودش، که بسیار شیرین و عبرت انگیز و نکته آموز است. ترجمه آن کتاب مشروح در این مختصر نمی گنجد؛ ناچار به آن امید که در آینده ای نزدیک توفیق انتشار این یادگار ارزنده استاد دست دهد و بزودی آن گنجینه تجربیات و ادبیات در دسترس خیل علاقه مندان قرار گیرد، اکنون بسیار گذرا نظری بر آن می اندازیم:

با شروع پنج سالگی نزد پدرش الفبا و قرائت قرآن را آغاز کرد و سپس مدتی به مکتبخانه رفت و از آنجا رهسپار خانقاه شیخ برهان شد و پس از فرا گرفتن مقدمات، به روستاهای اطراف عزیمت کرد و در کلاس درس تثنی چند از مدرسین علوم اسلامی آن زمان حاضر شد. اوزمانی که پایه سن جوانی گذاشت، لذت دانستن را دریافته و عاشقانه به دنبال کسب علم بود. اما پدرش ناگهانی درگذشت و بار سنگین مسئولیت مراقبت و پرورش خواهر و برادران صغیرش را بردوش او — که هفده سال بیشتر نداشت — نهاد؛ در حالی که از خود مختصری ملک و انبوهی قرض برجای گذاشته بود. هه ژار ناچار درس و تحصیل را رها کرد و به کسب و کار روی آورد و با تلاش بسیار توانست سر و سامانی بگیرد و به نان و نوایی برسد. زن گرفت و به قول خودش فرشته رحمتی به خانه بُرد که در سایه اش آرامش یافت و در کنارش سختی و خستگی کار روزانه را از یاد بُرد. اما ستاره بانند بخت او بزودی افول کرد و پس از دوسال، دست اجل مونس دلسوزش را از وی گرفت.

با همه مشکلات شهر نشینی، به مهاباد نقل مکان کرد، چرا که برادران وقت مدرسه رفتنشان فرار سیده بود و او به هیچ روی راضی نمی شد که بیسواد بمانند و از طرفی هم جز در شهر امکانی برای تحصیل ایشان وجود نداشت.

نیاز به امکانات بیشتر موجب شد که کسب و کارش را رونق بیشتری بدهد. هنگام برداشت محصول، از کشاورزان بوکان و روستاهای اطراف گندم و توتون می خرید و به تبریز می برد و می فروخت. همچنین گاو و گوسفند نیز معامله می کرد و به کار کشاورزی هم می رسید. به این ترتیب پس از مدتی وضع مالیش خوب شد؛ در شهر خانه ای خرید و به سر و وضع بچه ها رسید. بار دیگر ازدواج کرد و این بار نیز زنی بسیار فداکار و مهربان نصیبش شد.

ناگفته نماند که با همه گرفتاریها، علاقه شدید عبدالرحمن جوان به زبان و ادبیات کردی چنان بود که تا آن سالها بسیاری از دواوین شعرای کرد زبان را خوانده بود و بیشتر آنها را از حفظ داشت. به علاوه از همان سنین نوجوانی در خود استعداد و توان شعر سرودن را می دید؛ اما مخالفت های شدید پدرش، او را از شاعر شدن بازداشت. زمانی که پایه سن بیست سالگی گذاشت، سال ۱۳۲۰ (ه.ش) بود. اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور ایران و بویژه کردستان در این سالها را در بحث قاضی محمد به اختصار نوشته ایم. عبدالرحمن شرفکندی جزو نخستین کسانی بود که در جمعیت تجدید حیات کردستان (کومه لاهی ژبانه وهی کوردستان، یا ژ-ک) عضو شد. آنگاه بود که به خود اجازه داد شاعری را از سر گیرد و در بیان محرومیت مردم و بیداد شاهان و حاکمان شعر بگوید. تخلص «هه زار» را برگزید که به معنی درویش و بیبناست و با خود عهد کرد که هیچگاه به خاطر مال و مقام، دست به قلم نبرد و جز در راه مبارزه با ظلم و جهل شعر نگوید.

اشعار نغز و دل انگیز «هه زار» به زودی به دلها راه یافت و ورد زبان خاص و عام شد. از سوی قاضی محمد ملی لقب گرفت و نخستین دیوان اشعارش — که ناله کۆک نام داشت — چاپ و منتشر گردید و به زبان آذری نیز ترجمه شد و انتشار یافت. قاضی او را بسیار ارج می نهاد و چیزی نگذشت که در شمار دوستان و نزدیکان وی درآمد و در صحنه های سیاسی آن دوران فعالانه حضور پیدا کرد.

در یکی از مأموریت هایش که از سوی قاضی محمد در سقز به سر می برد و مشغول مذاکره با افسران ارتش بود؛ ناگهان همه چیز عوض شد و دستور بازداشتش رسید و محترمانه زندانی شد. در زندان سرهنگ غفاری از او خواست تا اظهار بستیمانی کند و جان سالم به در برد؛ تهدیرفت و اعلام کرد که آماده است تا در راه عقیده اش کشته شود. باری پس از دو ماه حبس در سقز، خواستند او را به مهاباد منتقل کنند که در فرصتی گریخت و پس از روزها پیاده روی در برف و سرما، از مرز عبور کرد و وارد خاک عراق شد.

داستان زندگی هه زار در عراق، سراسر حکایت تحمل فقر و محرومیت در عین آزادگی است. ماجرا پشت ماجرا و پراز فراز و نشیب، سالها با نام مستعار زیست و برای گذران

زندگی، به انجام سخت‌ترین کارها دست زد. از کارگری و سرعملگی در بیابانهای گرم و سوزان جنوب و غرب عراق گرفته تا خدمتکاری منازل و حمل بارهای مردم. اما در این احوال نیز از مطالعه دست نکشید و همواره بخشی از مختصر دستمزدش را به خرید کتاب اختصاص می‌داد.

کار طاقت‌فرسا و سوء تغذیه بیمارش کرد و چون بیماریش به درازا کشید، مسلول شد و می‌رفت که از دست برود، که توسط جمعی از دوستدارانش به بیمارستانی در جبل لبنان انتقال یافت. این بیمارستان کتابخانه بزرگی داشت، حاوی کتابهای ارزشمند بسیار به زبان عربی. هزار دو سال و چندماه در آنجا به سر برد و در این مدت بیشترین اوقاتش را به مطالعه گذراند و اطلاعات و معلوماتش را در زمینه زبان و ادبیات و تاریخ عرب تکمیل کرد؛ طوری که چون بهبود یافت و به عراق بازگشت، به عضویت در مجمع علمی آن کشور درآمد و مجال یافت که به تحقیق و مطالعه بیشتری پردازد و به علاوه برخی از اشعار و مقالاتش را منتشر سازد.

از روزی که ایران را ترک کرده بود ده سال می‌گذشت و اکنون برای نخستین بار ظرف این مدت، امکانی فراهم آمده بود که زن و فرزندش را پیش خود بخواند، تا پس از سالها، در کنار هم قدری بیاسایند. آن روزها پسرش شش ماه بیشتر نداشت و حال که نه سال دارد پدرش را نمی‌شناسد. وانگهی چون علت غیبتش را درک نمی‌کند از او گریزان است. اما این تیرگی‌ها اندک اندک زوده شدند و خانواده باردیگر رنگ خوشبختی را به خود دید.

در آن سالها نوری سعید نخست‌وزیر عراق بود و حکومت یلیسی و قنار و سانسور بیداد می‌کرد. دیری نیاید که روحیه ظلم ستیزی و قلم توانای هزار او را در شمار مخالفان حکومت درآورد و چون به هیچ روی حاضر به همکاری با دستگاه نشد، تاگزیر پیش از آنکه دستگیر شود، همسر و دو فرزندش را به یکی از دوستان سپرد و خود مخفیانه به کردستان سوریه گریخت. در آنجا یک سال دورویی خبر از خانواده‌اش به سر برد و پس از این مدت موفق شد که ایشان را نیز نزد خود بخواند و به این گونه بار دیگر و در غربتی دیگر دور هم جمع شوند.

پس از سه سال اقامت هزار در کردستان سوریه، یعنی در تابستان سال ۱۹۵۸ میلادی، عبدالکریم قاسم در کشور عراق کودتا کرد و زمام امور را به دست گرفت. پس از چندی ملامصطفی بارزانی نیز از شوروی به عراق بازگشت و برابری حقوق کرد و عرب را در آن کشور مطرح کرد. هزار بی درنگ به عراق بازگشت و بدو پیوست. وی از این تاریخ به مدت هفده سال در کنار بارزانی بود و از نزدیکترین یاران و مشاوران او به حساب می‌آمد. هزار در این دوره نیز به نوعی دیگر در فشار و سختی بود؛ از سویی کار دشوار و بی‌امان

در ننگنایس می گذاشت و از دیگر سو خیانتها و خودفروسیها و نامردمیهای بعضی آزارش می داد. اما او به هر حال و در هر شرایطی به آرمانش وفادار بود و در خدمت به آن هرگز تعلل نوزدید. زمان صلح و آتش بس به مدد اشعار و نوشته‌هایش روشنگر افکار عمومی بود و هنگامی که جنگ درمی گرفت، روزها تفنگ در دست و شپها قلم بر کف، با زورگویی و بیدادگری مبارزه می کرد. تا آنکه در سال ۱۹۷۵ میلادی - به طوری که در بحث بارزانیان آمده است - نهضت کردستان عراق شکست خورد و شمار فراوانی از کردهای عراقی ناگزیر به ایران پناهنده شدند. به اصرار بارزانی، هه‌زار نیز به ایران بازگشت و هم به شفاعت او ساواک پروندهٔ سی سال گذشته‌اش را دوباره نگذود. او را مانند دیگر پناهندگان در عظیمیه کرج سکنی دادند و بدین ترتیب برای چندمین بار و این بار در سرپیری، باز زندگی را از صفر شروع کرد و برای تأمین معاش و گذران زندگی خود و فرزندانش، به تکاپو افتاد. در دانشگاه تهران ترجمهٔ مجموعهٔ قانون در طب، تألیف ابوعلی سینا را به او پیشنهاد کردند و قرار شد که اگر از عهدهٔ این کار برآمد، دستمزد مختصری بگیرد. با ترجمهٔ اولین کتاب از این اثر، در محافل علمی و ادبی راه پیدا کرد و به عضویت فرهنگستان زبان فارسی درآمد. با پیروزی انقلاب در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (ه.ش) مجال آن را یافت که در زمینهٔ کار مورد علاقه‌اش، یعنی تحقیق دربارهٔ زبان و ادبیات کردی به فعالیت بپردازد. وی در این سالها از جنبهٔ ادبی و فرهنگی بیشترین استفاده را از عمر هفتاد و نه سالش برد و با تلاشی سخت و خستگی ناپذیر، بیشتر ساعات شبانه‌روز را به تحقیق و تألیف و ترجمه مشغول بود. در سایهٔ این کاریگری، آثار ارزشمند و کم نظیری را در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی و فرهنگی، از خود به یادگار گذاشت؛ که از جملهٔ آنها شرح دیوان اشعار شیخ احمد جزیری، ترجمهٔ دورهٔ کامل قانون ابن سینا در هفت مجلد، گردآوری فرهنگ جامع لغات کردی به کردی و فارسی، زندگینامهٔ خودش و بالاخرهٔ ترجمهٔ کامل قرآن کریم را می توان نام برد.

اما کار مداوم و بی جوابی بسیار ویی توجهی به تغذیهٔ صحیح و عدم مداوای اصولی، بیش از پیش جسمش را می گذاخت و توانش را می کاست؛ تا آنکه سرانجام در روز پنجشنبه دوم اسفند ماه سال ۱۳۶۹ (ه.ش)، جان پاکش به جوار یار شتافت و بدرود حیات گفت.

جنازهٔ استاد را به مهاباد منتقل کردند و در حالیکه شهر در ماتم نشسته بود و جمعیت انبوهی از دور و نزدیک برای وداع با وی گرد آمده بودند، با تجلیل بسیار تا گورستان بداغ سلطان مشایعت شد و آنجا او را در حالیکه سیلی از اسک بدرقهٔ راهش بود، در کنار همین و ملاغفور به خاک سپردند.

در رثای استاد هه‌زار شعرهای سو زناک فراوان سروده‌اند که ذکر آنها در مجال این گفتار نیست و اینجا تنها به نقل سه بیت از استاد محمد قاضی، شاعر و مترجم نامدار اکتفا

می‌کنیم؛ با این توضیح که در روز بزرگداشت سادروان استاد هزار در تهران، باران تندی باریدن گرفته بود و شاعر با ورود به مجلس، فی البدیهه چنین سرود:

سگفت نیست اگر آسمان بگرید زار ز داغ مرگ عزیزی بزرگ همچو «هزار»
 هزار مرد شریف و بزرگوار که بود حساب فضل و کمالش برون ز حد شمار
 نهاد داغ بزرگی به قلب ملت کرد پس از هزاران داغ این سیهر کج رفتار

داستان زندگی استاد عبدالرحمن شرفکندی «هزار» حکایتی است که از سه جنبه جای تأمل دارد: نخست از نظر ادبی و فرهنگی.

هزار در ۲۴ سالگی از سوی قاضی محمد به عنوان شاعر ملی کرد لقب گرفت که این خود نشانگر میزان استعداد و توانایی وی در آن سن و سال بود و اگر اشعارش را در مجموع از جمله ارزشمندترین آثار منظوم در زبان و ادبیات کردی به حساب نیاوریم و آنها را در شمار بهترینها نگذاریم، شاید حتی مطلب را ادا نکرده باشیم؛ اما نثر او بحث دیگری است. قلمش افقهای تازه‌ای را بر روی زبان و ادبیات کردی گشود و اهل فن خدمت وی را به این زبان تنها با آثار و خدمات شیخ سعدی علیه‌الرحمه در مورد زبان فارسی مقایسه می‌کنند. نثر هزار در عین آنکه بسیار بی تکلف و روان است، به تناسب موضوع، وزن و آهنگی خاص دارد که حاکی از ذوق سرشار نویسنده و احاطه فوق‌العاده وی بر این زبان است.

همچنین در تاریخ ادبیات معاصر زبانهای فارسی و عربی هم، نام هزار نامی ناآشنا نیست. استاد پس از هزار سال، — چنانکه گفتیم — قانون ابن سینا را از آن عربی معماگونه، به فارسی روان و یکدستی ترجمه کرد و تحسین همگان را موجب گردید.

سخن در مورد تک تک آثار هزار فراوان است و اینها همه یک بعد از شخصیت او را نشان می‌دهد: بعد علمی و ادبی؛ در حالیکه شاید مهمتر از آن جنبه سیاسی و اجتماعی شخصیت اوست:

سر نترسی داشت و به مدد اراده و پشتکارش، با قدرت و استحکامی ستودنی در صحنه‌های سیاسی دورانهای مختلف تاریخ معاصر کردستان، با وجود حساسیت و مخاطره بسیار، فعلاً نه حضور می‌یافت و خوف به دل راه نمی‌داد و سهل است که با وجود آنهمه فقر ورنج بیماری و آوارگی، هیچگاه در دام مال و مقام نیفتاد و بر سر ارزشهای اعتقادیش معامله نکرد، بلکه تا آخر عمر در این راه دچار تردید و دودلی نیز نشد و قدم و قلمش را با سستی و کم کاری آشنا نساخت. این خصیصه استاد ضمن آنکه موجب ابتلاش به انواع سختیها و گرفتاریها شده بود، پس از سالها، شهرت و محبوبیت ویژه‌ای را برایش به ارمغان آورده و او را یکی از محبوب‌ترین چهره‌ها نزد بزرگ و کوچک قومش گردانده بود.

اما همه این امتیازها در مقایسه با اخلاقیات استاد، بی نمود بود: چرا که با آنهمه ارج و منزلت علمی و فرهنگی و با آن موقعیت والای اجتماعی، کمترین نشانی از خودسنجی و غرور نداشت و بر عکس هر چه قدمهای بزرگتری بر می داشت، خود را کوچکتر می یافت و به هر اندازه مقام علمی و ادبی و اجتماعیش بالاتر می رفت، خاکی تر می شد. استاد نه تنها به اخلاق بلکه مهمتر از آن به باور نیز متواضع بود، از دروغ و بی حقیقتی نفرت داشت و تملق و ریا و چاپلوسی را هم فرزندان خلف دروغ می نامید. ثروت و مال دنیا در نظرش قدر و قیمت زیادی نداشت و در اندیشه بود و نبودش نبود.

باری، داستان زندگی همزار، حکایت وفاداری به محرومان و دشمنی با زورمداران است که نتیجه اش برای او عمری فقر و محرومیت و درد ورنج در غربت زیستن و در عین عشق به وطن داشتن، ناچار از آن گریختن بود. آنچنان دل در گرو حق نهاده و سر در راهش گذارده بود که در راه آن محاسبه نمی دانست و مصلحت نمی شناخت. دریایی از استعداد و توانایی و معلومات در وجودش گرد آمده بود و اگر اراده می کرد و چشمه ای از آن را در طریق عافیت طلبی مصرف می نمود، بزودی به همه چیز می رسید؛ اما او هرگز به این «چیز»ها واقعی نمی نهاد و این توان استثنایی را در راه ظلم مستیزی و جدال با ارباب بی مروت زرو زور، طوری به خدمت گرفته بود که نامش، کلامش و بیانش همواره دل و دماغ آنان را آزرده می ساخت. و خود در حالیکه گریزان از سایه شوم استبداد، غالباً در دیار غربت، دست به گریبان با فقر و بیماری، برای امر امعاش ناچار به انجام کارهای سخت و طاقت فرسا بود، می سوخت و می ساخت و گردن بر می افراشت.

آثار و تألیفات استاد همزار:

- ۱- ناله کونک، دیوان اشعار، چاپ تبریز، سال ۱۳۲۵ (ه.ش).
- ۲- بهیتی سهره مغز و لاسایی سهگ و مانگه شهو، منظومه ای شامل طنزهای اجتماعی، چاپ سوریه، ۱۹۵۷ میلادی.
- ۳- ترجمه منظومه مدم و زین خانی از کردی کرمانجی به کردی سورانی، چاپ بغداد، ۱۹۶۰ میلادی.
- تجدید چاپ به انضمام عین اشعار خانی با شرح لغات و اصطلاحات آن. چاپ ایتالیا، ۱۹۸۹ میلادی.
- ۴- بوکوردستان، دیوان اشعار چاپ اول، عراق ۱۹۶۶ میلادی، چاپ چهارم سوئد ۱۹۸۸ میلادی.
- ۵- ترجمه رباعیات خیام به کردی با حفظ قالب عروضی رباعی، چاپ اول عراق ۱۹۶۸ میلادی، چاپ سوم ایران، سروش ۱۳۷۰ (ه.ش)

- ۶- ترجمه سرفنامه بدلیسی به کردی با افزودن مقدمات و تعلیقات، چاپ اول نجف ۱۹۷۳ میلادی، چاپ دوم تهران، ۱۳۶۰ (ه.ش).
- ۷- هوزی له بیر کراوی گاو، ترجمه از عربی به کردی، چاپ بغداد ۱۹۷۳ میلادی.
- ۸- ترجمه مجموعه قانون در طب ابوعلی سینا، شامل ۵ کتاب که در ۷ مجلد انتشارات سروش منتشر کرده است.
- ۹- یه‌ک له‌به‌نای خال و سیفری بنی برانه‌وه، ترجمه یک جلوش بینهایت سفرها، اثر دکتر علی شریعتی از فارسی به کردی، چاپ تهران، ۱۳۵۸ (ه.ش).
- ۱۰- تاری برای، و آبرای، ترجمه آری اینچنین بود برادر، اثر دکتر علی شریعتی از فارسی به کردی، چاپ تهران، ۱۳۵۸ (ه.ش).
- ۱۱- عیرقان، بهرام‌بهری، نازادی، ترجمه عرفان، برابری، آزادی، اثر دکتر علی شریعتی، چاپ تهران، سروش، ۱۳۵۹ (ه.ش).
- ۱۲- دایه! باوه! کنی خراوه؟، ترجمه دیوان مادر! مامته‌مهم، اثر دکتر علی شریعتی، چاپ تهران، سروش، ۱۳۵۹ (ه.ش).
- ۱۳- شرح دیوان اشعار سلیم احمد جزیری به کردی سورانی، چاپ تهران، سروش، ۱۳۶۱ (ه.ش).
- ۱۴- ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد به فارسی، اثر زرگر یابن محمد بن محمود القزوی، چاپ تهران، اندیشه، ۱۳۶۶ (ه.ش).
- ۱۵- فرهنگ جامع کردی به کردی و فارسی، چاپ تهران، سروش، ۱۳۶۹ (ه.ش).
- ۱۶- پینج نه‌نگوست ده‌به‌به‌ک مست، ترجمه پنج انگشت یک مشت است، اثر بریزیت و نگور بوسکی از فارسی، چاپ تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۲ (ه.ش).

آثار منتشر نشده:

- ۱- چیشتی مجبور، زندگینامه هزار به قلم خودش، کردی.
- ۲- ترجمه قرآن کریم به کردی.
- ۳- میزوی نه‌ده‌لان، ترجمه تاریخ اردلان، اثر مستوره کردستانی، با اضافات و تعلیقات.
- ۴- تاریخ سلیمانیه، ترجمه از عربی به فارسی.
- ۵- روابط فرهنگی ایران و مصر، ترجمه از عربی به فارسی.
- ۶- فرهنگ فارسی به کردی.

نمونه‌هایی از نثر استاد:

الف: نثر احساسی

... زور به سهرسامیه و ده مروانی که چون به بروسکه‌ی شیران و بارانی تیران، سولاوی خونینی گه‌شمان له‌لشمان هه‌لئیشت و به سیلاوی زورداری و گزیکاری، بزیسک و تروسکه‌ی مان و زبانی تمم کورده بی‌زبان، وه‌ک پدنگرو پیتی کوانوه‌کی هه‌تاهه‌تایه کوزایه‌وه و تازه بپرای بپرای نه‌گه‌شایه‌وه... به‌بارستانی چیا به‌رزه کائمان جه‌نده‌کی لاوانی خونین گه‌رمی کوردی سهر به‌رزه نازابو و که به‌تاوانی ته‌وینی سهر به‌ستی و له‌سهر هه‌ستی نیشمان به‌رستی، به‌ل به‌ل کرابوون و وه‌سهر به‌ک نرابوون و له‌گیسه درابوون... چه‌ندسولتان و شاهه‌نشای ئیران و توران به‌فیزه‌وه خویمان له‌به‌رچاوم زانا که له‌خولی له‌ش و خونینی گه‌شی کوزه کوردان خشتیان بپزاهه و دام و ده‌زگای زورداری و به‌دکاری خویمان بی‌داناوه. کوردیان به‌کورد به‌کوشت داوه و نه‌وی له‌به‌رمردن به‌به‌رماو ماوه، به‌بی‌سل کردن ده‌میان تیناوه و تونیا به‌تبان به‌خوینمان سکاوه‌هور گیان به‌گوشت و پشمان هه‌لمساوه.

نوقمی بیری نه‌ویره بر له‌ناسورانه بووم و زبانی پزانی رابردووم و لیکدانه‌وه و به‌راوه‌ردی به‌ربووارو نادپاری روزگاری داها تووم لی بی‌وونه تارمایی و وه‌ک شریشکی سپنه‌مایی به‌به‌ر لیلایی جاوی ته‌روسور مداراده بر دو هه‌نسیک و هه‌تاسه‌ی به‌ته‌وزم بر له‌تاسه، ملیان به‌ملی به‌که‌وه نابوو؛ به‌ربینگیان لی گرتبووم و به‌لیان بی‌گرتبووم و بو‌سهر که‌وتن ده‌رکه‌وتن ملیان ده‌کردو له‌زو به‌له‌یان بو.

ب: نثر حماسی

... نه‌کاو له‌شکرینکی گه‌وره و گران و له‌ژماره به‌ده‌ری خاچ به‌رستان، وه‌ک لیشاو به‌وناوه‌زه‌بوون و له‌شکری سه‌لاحه‌ددینان ده‌ناو خو‌گرت و ده‌ره‌تانیان بو نه‌هیشت و بو‌وبه کوشت و کوشتاریک له‌و روزه‌دا، باب ناوژی وه‌سهر کوزی خو‌ی نه‌ده‌داوه. له‌به‌ر توژی سواران، روژی رووناک و تاووساو، بی‌وه شه‌وه‌زه‌نگینکی نه‌نگووست له‌جاو. ده‌م و دوخی شیران وه‌ک راخوشینی نه‌ستیران ده‌بریسکانه‌وه. لیرمه‌ی بارانی تیران وه‌ک ته‌رزه‌ی خاکه‌لیوه له‌وئیه، که‌ی که‌م نیسه‌ی که‌م دایدا بو. له‌هه‌ر جوار که‌نارانه‌وه، له‌سونگه‌ی خوین بارانه‌وه، جو‌ی خوین جو‌خینی جه‌نده‌کی کوزراوانی گرتبووه به‌رخوی و رابیدا بو. هه‌ر گوشتی ته‌زیو به‌ده‌م ده‌باپانه‌وه زویل ده‌بوون و هه‌روا گیان بوون و به‌ده‌م هه‌نسیکانه‌وه ده‌رده‌جوون. هه‌تا رمبی جه‌یزه‌رانی هه‌ژده‌قه‌فی به‌گه‌ل ده‌له‌رین، سهری سواران له‌ده‌شتی شه‌رگه‌ی به‌ریندا، وه‌ک سیوی باوه‌رین داده‌وه‌رین.

هه‌ر جه‌نده سوارچاکانی فه‌زه‌نگ به‌کجار زورو زور نازاو له‌شدردا ته‌هه‌نگ و خاوه‌ن زوریش بوون؛ به‌لام له‌شکری به‌روه‌رده‌ی ده‌شتی سه‌لاحه‌ددین - که‌ ترسان و هه‌لانتیان

به پوزی شو وره بی و نه نگ ده زانی - کوی که می خویان وه بهر چاو نه داو له همه مو و لایه که وه
 هه ر گوزره و هه را بوو: روز روزی کوزانه و شهر شهر می فزه نگ و کوردانه. بیاو لاشدی له ناو
 گوزینی، نه ک بمینی و سه ر سوزینی، کس له وه ننگامه یه دا خوی نه وه شار دو له جه ننگ خوی
 نه یوارد.

ج: طنز

... سا له ناو کومه لگای وادا بیرو بر وای تیکرای ناپوره وه ک یه که. لوان،
 پیران، هاوساوجیران، ناومال له گوند له هه واران، له همه مو و ناوایی و شاران، خویش و غه واره و
 رهمه کی، دوکاندار، جو و تکار، ده شته کی؛ کس کاری کس ده ر یاره ی باری دینداری به که م
 ناگری. کس پلار و تهوس و تو انج له سه ر نهم شوین و ناکاره هه مو انیه ده که س ناگری. لایان
 وایه نهم دنیا به گشتی هه ر نه وه ی تیدایه که نه وان پیوه ی خه ر یکن. وانا له ناوه زو فکرا هه مو و
 بیکه وه سه ر یکن. له دنیا ی به ده ن له خویان، له بیر و بر وای نامویان، دوورو بی ناگاو ته ر یکن.
 هه زار ساله و بگره پتریش به و بی خه به ریه ده رین و که شکه ک سه له و اتیان ده وی. هه زار و
 نه وه نده ساله نهم حه شامات و ناپوره زور و پوره، وان له م حاله و وان له و چاله و له و سه ر یه ت و
 سنگه ماون و به م گولمیخه دا کو تراون؛ تا مردوون و له ناو چوون و له زیر به رده ی خا کا
 ون بوون، هه روا زیاون و به مو و چیه نه گوزاون، به ته ماشن هه ر وه هاش بن؛ گوزانیا ن به سه ردا
 نه یه.

جا نهم بیکه که له پیتدا کویره ری بوو، هینده ی پیدا هاتوون و چوون، بوته کاروانه ری
 هه راو. نه کوسپیکه، نه که ندیکه، نه گیریکه، نه به ندیکه. هه ر زبیکیشیان وه بهر نایه. هه یچ سل
 مه که، بر و ده شته، دوامین قوناغت به ده شته.

نه گه ر له پرسه ی حوسین دا چه ندر میسکینک هه لو ه رینی، ناخووند له خو ت نه ره نجینی،
 له پیتاک دان نه بوئینی، نه وا چه ند کوشکینک ده ستینی گشتی یاقووت و زمر ووته. نه گه ر شیخ و
 خه لیفه و دیوانه تیر که ی، نه گه ر نهوسی چنو کی مفته خور کویر که ی، هه ر له م دیوه ی بستوی
 زیان جووی به و دیوا، رووباری هه نگوین و شیر و باغی هه نار و هه نجیره و جووی زوره و
 که یف و را بوردن مشه یه. نه گه ر له شه قام کلایی و له فه رمایستی شیخ لایی، له دنیا به خته وه ر
 نایی و له ولش جیگات جه هه نده مه.

راستت ده وی هه ر که س، هه ر تیره، هه ر کومه ل، ناوه ها بی چه قه و بی گیجه ل وه کو و کیسه ل
 له ناو قاپینکی قه بات دا بی خه م بری و بیر و مزی به گاله و هه را تال نه کاو سه ری به ر پری و
 په رسقی لاپره سه ن و دزه بر وایان قال نه کا، هیند ره حه ت و ناسو وده یه ده بی تیره یی بی به ری و
 بیزی: نای خو زگه به خوی کات...

د: نظم و نثر کودکان:

وهك نه بزاین، هه موو ده سنی پینج قامکی ههس: تووته، براتووته، بالابه رزه، قامکی شاده، قامکه گه وره.

هه بوو نه بوو، دوو ده ست هه بوو. یه کئی شین بوو، یه کئی سوور. قامکه کانی یه نجه ی شین
دایم و ده ره هم لیک دوور بوون: خو به سندنو
ناجوور بوون.

قامکه گه وره ی ورگ زل، ته وه زه ل و ته پ و فل، نه یوت ناشتا ناخوازم،
له لاوازان جیاوازم.

خه نینی نه هات شاده، نه یوت به سیه نیفاده. تو ناوت نه سنی کوزه،
من ناوم دوشاو مزه.

نازده کا بالابه رزه، کئی وهك من جوانو و ته رزه؟ خشل و خه مئل و له رزانه،
شیاوی بالابه رزانه.

بر اتووته وه بوله، نه نگو ستیله ی له کوله. تیزی: من ده وله مه ندم،
بیر وه جی ده ره ندم.

تووته ی بوخه کئی بووته. کورته بالابه رووته. سه ری ده بهر خوی ناوه!
لهم ناوه بی کهس ماوه.

پینج قامکی سوور له ولاوه، بالیان پیکه وه داوه. له پنه ای یهك وهك بره،
گشتی قیت راوه ستاوه.

به هه ره وه ز کارده کهن، پیکه وه دار بارده کهن. به هه ره قامکی شین ده گهن،
سه په لاغهی لی دده ن.

زلهی شینیان هاته بهر. چت خوارگه ترش و چو نه ر؟ دایانه بهر بی له قه،
تالیان بری نه قه.

بالابه رزبان لهم لاوه، له بهر یهك نه کیشاوه. دوو له خوار، دوو له سه ری،
وه ختا بوو جیتی ده ری.

بر اتووته رووت کریا، نه نگو ستیله کئی بریا. قبلیان ده رووی هه لساوی،
هه رما بوو کونی چاوی.

تووته که شیان دوزیه وه: وهك توپ ده بیان قوزیه وه. نه گریا: دالکه مردم،
وینم کهن، من چه کردم؟

تووته که قته سه رزه وین، نه مجار سووره کان زه وین. شینه کانی هاومالی،
دلیان سووزیا وه حالی.

وینان: نیمه‌ی خو به سه‌ن.
 هه‌تا وا لیک بلاو بین،
 له‌مولا یه‌کتر ده‌گرین،
 کوز بیکیان به‌ست وه‌ک براه،
 سووره زه‌جاویان کردن،
 شینه‌کان وه‌قینه‌وه.
 ده‌سکرا به‌گه‌ف کردن،
 شین خو‌یان خر کرده‌وه،
 بو‌نه‌ستاندنی توله.

خومان خومان کرده‌بهن.
 نه‌ستی سه‌ر بی‌کلاوبین.
 نازا ده‌زین تا نه‌مرین.
 به‌یمانی یه‌ک بوون دراه.
 زوو شالاویان بو‌یردن.
 بیتیان لئی برینه‌وه.
 ده‌گه‌ل خو به‌سه‌ف کردن.
 ناوله‌پیان پر کرده‌وه.

سازبان کرد مسته‌کوله.

هه‌روا سووره‌و راده‌کا،
 تو‌زو خول به‌یاده‌کا.

نه‌یا نزانئی پینج نه‌نگوست، یه‌کتر بگرن ده‌بنه‌مست.
 ده‌می زوردار ده‌شکینن، توله‌ی خو‌یان ده‌ستین.

اینهم اشعاری از استاد هه‌زار:

به‌ره‌و موکوریان

شوه، تاریکه، کش و ماته زه‌وی
 توته‌ک و گوین و کوند و شیاری
 له‌وه‌مو و جانه‌وه‌ره‌ی وه‌رده‌که‌وی
 شنه‌بای وه‌رده‌گولاه‌ نه‌پزینتی
 خورخوری تاوه له‌به‌فری سه‌رگه‌ل
 سه‌گ به‌ده‌م پرخه‌وه ده‌م‌ده‌م ده‌مرئی
 بو‌ق له‌سه‌ر نوبینی قوزین قیره‌ی دئی
 جاروباره‌ش که‌له‌ستیر نه‌خوینتی
 ناگری شوان نه‌گرتی له‌و دووره
 گه‌شن نه‌ستیره چه‌رزن، چه‌وین
 زور به‌پارینه‌زه هه‌ست راده‌گرن
 مانگ نه‌وا تازه له‌ناسو ده‌ردی
 وه‌ک منالی کزی باب‌ناواره
 وا زه‌وی مر له‌به‌ر نه‌و پیواره
 به‌له‌زو هه‌له‌به‌ه‌موور زور به‌ده‌ون
 که‌وته‌خه‌و کپوی، که‌وی، دارو ده‌وی
 روز و جانیا‌نه به‌شه‌و پرکارن
 نازنینیش هه‌یه لای‌لایی ده‌وی
 پئی‌سپی‌راوه گه‌لا رازینتی
 خوش هه‌وای تیکه‌له زه‌نگی سه‌رگه‌ل
 له‌خه‌وا دیویه گو‌رگ به‌رخ نه‌درئی
 سیسه‌ره زتاری شزه‌و سیره‌ی دئی
 بانگ له‌نه‌ستیره نه‌کا بیدوینتی
 بو‌وکی خبوی شه‌وی تارای سووره
 گستی بیت‌وا‌یه نه‌وینداری زه‌وین
 به‌ه‌ومیندیکه‌وه چاو داده‌گرن
 کومه‌لئی هه‌وره سه‌یلکه‌ی به‌ردی
 چاوه‌رتی بوون وه‌گه‌رتی دووباره
 گه‌ش و روون بوون‌ه‌وه به‌و دیداره
 هیندی پش‌زه‌ون و برئی دوانه‌که‌ون

مانگ له خوشيان ده گري و بنس ده كه نئى
 ئاگرى دوورى به تين و تاوه
 هه وريه هه ورو له روويا روووش
 تيشكى زيويى له سهه بهش كردن
 كه وته خو. بووكى زه ميني جوان كرد
 دلئى خوى داوه تئى. دل بزوينه
 تا به لاوك دلئى گول بستيتئى

* * *

من نه گهر تووم نه بئى زور دامام
 بمبه ده شت و ده رى بمگيرزه سه رى
 جيم ده گهل خوت له هديق داين كه
 تا نه جوين خوم و دل و توتى به گلا
 گهرجى لهش دووره له وئى دل به نده

كس به ره و سري نه جن زوو بگه نئى
 ديمه نئى روون و جگه رسو و تاوه
 به كه به كئى كرتنه نامنز رووخوش
 ياس گهلئى ماح و له باوهش كردن
 حاك و خوشى له گهل نه ستيران كرد
 ئاوى كانيارئى كه وينه توينه
 شه وه كئى و بولبوله نه جري كئيتئى

ده نه توش ههسته خه يالى خام
 له م هه زارخانه به بهينه ده رى
 ده ست و بر دئى شه بهام بو زين كه
 سه برى خاكى مو كوريم هئى به دلا
 سه رى هه لئيمه وه له و مه لئيمه

* * *

كوردم

برا زور سه بره زوو نه مناسئى. من هه زور له زوو كوردم
 كه تو بيتج شهش كه زهت گوزاوى. من بئى سئى و دوو كوردم
 له ته كيه بويه جى گهر. رى گهر و ميگر له بن بهرمال
 نه من له وساوه جئى و بانم له بانئى بيشكه بوو كوردم
 عه جه م بووى. بوويه تورك و بوويه عاره ب. ئسته سه رشو او
 نه من بئى «گيلمه گيلم» و «كه شه كهش». بئى «چاشنو» كوردم
 سئى بووى. بوويه شين و بوويه سوو ئسته روو زه ردى
 نه من په ك ر دنگ و روو وه ك بياوى خاوه ن ئا بروو كوردم
 كه تو بو مز له ناو مرگه و تئى... كورده ستانه روو گه ئى من
 كه تو ده روئيشى زه رگ و مه رگئى. من بئى هايوه و كوردم
 كه تو بهل بو هه مو جئيه ك نه كئيتئى. بئى ره گ و بنجئى
 نه من گهر بهل به لئيشم كه ن. له سه ر به ك رى نگه م و كوردم
 دلت بو ياره ياره. بئر له ليره گيره. دم بو دم
 سه راپا ره گ به ره گ ئيسقان به ئيسقان. موويه موو كوردم

که مو دهریت فرزند او حاکی می حاکت ده به رخو کرد
 نه من سهرم به خو، سایم به خومه، جسر و کوردم
 که تو گیرقان بری، گیرقان بری، من همر هزار ماوم
 که تو خوت دا به خواردن، من له گهل گال و بهروو کوردم

در شرح آثار استاد، ترجمه رباعیات خیام را به زبان کردی و با حفظ قالب رباعی دیدیم.
 اینک چند رباعی را به هردو زبان می خوانیم:

از خیام:
 آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهو بجه کرد و روبه آرام گرفت
 بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
 از هزار:

له و کوشک و سهرایه دا که جهام جامی گرت
 رینوی تریووه، مامز نارامی گرت
 بارام که هه مو و زه مانی خوی گوزی ده گرت
 دیت ته ججولانی گوزی بارامی گرت
 از خیام:

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر باره گلی لگد همی زد بسیار
 و آن گل به زبان حال با او می گفت من همچو تو بوده ام، مرا نیکودار
 از هزار:

دیم گوزه که ریک قوری نه شیل دوتی
 ده نگیکم نه بیست، باو که کوزی نه دوتی
 رولم به زه بیت به بایی خوتدا تابه
 مه مشیله به قهو، به هیمنی نام لی تی
 از خیام:

در کارگه کوزه گری رفتم دوش دیدم دوهزار کوزه، گوسا و خموش
 هر یک به زبان حال با من گفتند کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش
 از هزار:

بو گوزه کرین ده جوومه لای گوزه که ریک
 سه د گوزه به من نیکه نی، هه ریک له به ریک

نیمه‌ی وه کور خووت ده‌بی ا سبه‌یتی خوشت

وهک نیمه ده‌بی به‌گوزه لای بی‌خه‌برنیک

از خیام:

شیخی به زنی فاحشه گفتا: پستی هر دم تو به دام دگری سابی
گفتا: شیخا هر آنچه گفتی هستم اما تو چنانکه می‌نمایی هستی؟

از هزار:

شیخی به زنی خرابی گوت: بی‌شهرمی

بو هرچی دست بویه‌رتی، سازو نهرمی

بی‌گوت: به‌لی من وه‌کود دیارم، هرورام

توس داخو وه‌کود نیشان‌دهدی دلگهرمی؟

از خیام:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده‌ست

از هزار:

نهم گوزه وه‌کود من بووه، دلدارو همه‌زارو

چارنکی دلی خوش بووه، سه‌دچار خه‌مبار

نه وه‌نگلو ده‌سگره‌ی له‌ملیا دیوته

ده‌ستی بووه، زور خراوته سه‌رملی یار

منابع:

حیسی مجبور، زندگینامه هزار به قلم خودش، چاپ نسنده.

بو کوردستان، دیوان اشعار هزار، چاپ چهارم، سنود ۱۹۸۸ میلادی.

مقدمه و متن سه‌ره‌فنامه، ترجمه سررنامه بدلیسی به کردی از هزار، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۰.

دابه! باوه! کنی خراوده؟، ترجمه بدر! مادر! ما متهمیم به کردی از هزار، چاپ اول، سروش ۱۳۵۹.

پنج نه‌نگوست ده‌به به‌ک مست، ترجمه پنج انگست یک مشت است، چاپ دوم، کانون پرورش

فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۶۲.

ربامیات خیام و ترجمه آن از هزار، چاپ دوم، سروش ۱۳۷۰.

یادداشتهای نویسنده.